

## تحلیل تفسیری فقهی

# شرطیت خوف نوعی در حرمت القاء در آیه تهلکه\*

- محمدحسن قاسمی<sup>۱</sup>
- محمد امامی<sup>۲</sup>
- مژگان ضیائی<sup>۳</sup>

### چکیده

یکی از آیات قرآن کریم که فقیهان در مباحث مختلفی مورد استناد قرار داده‌اند، آیه «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ...» (بقره / ۱۹۵) است. گرچه استفاده حرمت القاء در تهلکه از این آیه، جای بحث ندارد، در تعیین گستره حرمت و چگونگی برداشت از آیه، بحث‌های زیادی مطرح است. این مقاله که به روش تحلیلی - توصیفی انجام شده، در پی پاسخ به این سؤال است که آیا ملاک حرمت القاء در تهلکه، احتمال، گمان، ترس با ملاک شخصی یا ترس

\* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۱ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۹.

۱. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول) (ghasemimohammadhasan@yahoo.com).
۲. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران (dr.imami@razavi.ac.ir).
۳. دانش‌آموخته سطح ۳ حوزه علمیه مشهد (m.ziyai67@gmail.com).

نوعی است؟ این جستار پس از بیان معنای آیه و مطرح نمودن دیدگاه‌ها، به نقد ملاک‌های ارائه‌شده پرداخته و اولاً با توجه به نقدهای وارده بر سایر دیدگاه‌ها و با عنایت به اینکه مورد نمی‌تواند مفهوم کلی و وسیع آیه را تقیید بزند، عمومیت القاء در تهلکه را پذیرفته، و ثانیاً با توجه به اینکه در شریعت اسلام، احکام بر عناوین و موضوعات بار می‌شود و نیز به خاطر بعید بودن التزام فقیهان به لوازم خوف شخصی و به دلیل تنقیح مناط فتوای فقیهان در نظایر آیه، نظریه ترس نوعی را که همان حکم عرف به تعریض شخص به هلاکت می‌باشد، پذیرفته است. بنابراین القاء در صورتی حرام است که از دیدگاه عرف برای نوع انسان‌ها موجب هلاکت باشد.

**واژگان کلیدی:** القاء، تهلکه، حرمت، خوف نوعی، خوف شخصی.

### مقدمه

یکی از آیاتی که از دیرباز در محافل گوناگون علمی از تفسیر گرفته تا فقه و اصول مطرح بوده و در بحث‌های مختلف و استنباط احکام و مسائل دینی مورد استناد واقع شده است، آیه ﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (بقره/۱۹۵) معروف به آیه تهلکه می‌باشد. مفسران و عالمان دینی در ذیل آیه، بحث‌های مختلفی را مطرح کرده‌اند و هر کسی از منظر خود به تفسیر آیه پرداخته است. در اینکه «لا تلقوا» فعل نهی است و دلالت بر حرمت القاء در تهلکه دارد، جای بحث و گفتگو نیست؛ اما در اینکه دایره شمول نهی تا چه حدی است و فراخی و تنگنایی حرمت افتادن در هلاکت را چگونه باید ترسیم کرد، بحث‌های زیادی مطرح شده است. برخی مفسران از آنجا که آیه در سیاق آیات جهاد آمده است، مفهوم آن را به بحث جهاد محدود کرده‌اند و معنای آیه بر این اساس چنین می‌شود که در راه جهاد با دشمنان انفاق کرده و از اموال خود هزینه نمایید و در صورتی که این کار را انجام ندهید، دشمنان بر شما چیره شده و در نتیجه خود شما، موجبات هلاکت خویش را فراهم ساخته‌اید (طبرسی، ۱۴۱۵: ۳۵/۲). بسیاری از مفسران و محققان علوم دینی، این نظریه را

۱. «و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دستانتان به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

پذیرفته و با استدلال به قاعده معروف «العبرة بعموم الکلام لا بخصوص المورد»، حجیت عموماً و اطلاقات قرآن را امری مفروغ عنه گرفته و عمل به آن را واجب دانسته‌اند؛ مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. از این رو، اختصاص آیه به مورد خاصی مانند جهاد را پذیرفته و ارتکاب هر عملی را که منجر به هلاکت شخص شود، بر طبق آیه حرام اعلام کرده‌اند (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۹: ۱۵۱/۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶۴/۲). اما قائلان به این قول، در اینکه ملاک حرمت القاء در تهلکه چیست، اختلاف دارند. کشف این ملاک بسیار مهم است و ضمن اینکه کمک شایانی به بازیافت جوهره معنایی آیه می‌کند، از عوامل مؤثر در تعیین فراخی و تنگنایی دایره حکم حرمت القاء در تهلکه می‌باشد. مفسران و عالمان از دیرباز به این عامل توجه ویژه داشته‌اند؛ در حالی که برخی از آنان صرف احتمال در تهلکه را کافی دانسته، گروهی گمان به هلاکت را شرط کرده و شماری نیز ملاک‌های دیگری را ارائه داده‌اند. در این تحقیق، دیدگاه‌های مختلف، طرح و بررسی و نقد شده و این نتیجه به دست آمده است که هر گاه از انجام عملی، خوف نوعی به هلاکت باشد، انجام آن عمل حرام خواهد بود. این نظریه در زمینه‌های مختلف از جمله در مورد احکام پیشگیری از بیماری مؤثر خواهد بود و دایره وجوب پیشگیری را بسیار گسترده خواهد کرد. برای اثبات این نظریه، مقاله پیش رو ابتدا مفردات آیه را از جهت لغوی بحث کرده، سپس به گزارش نظریات مختلف عالمان پیرامون مقصود از تهلکه در آیه شریفه پرداخته، آنگاه ملاک‌های حرمت القاء در تهلکه را مورد بررسی قرار داده و ضمن نقد بقیه اقوال، شرطیت خوف نوعی در حرمت القاء را اثبات نموده است. مسئله‌ای که مطرح است و این جستار در پی پاسخ به آن است، این است که گستره تهلکه حرام چیست؟ بدین معنا که مراد از تهلکه چه چیزی است؟ آیا عمل خاصی است یا هر چیزی است که موجب هلاکت انسان است؟ و ملاک تشخیص تهلکه و شاخص آن چیست؟

## ۱. مفهوم‌شناسی

### ۱-۱. «لا تَلْقُوا»

در فرهنگ‌های لغت، «اللقاء» به معنای «طرح الشیء» آمده است (ابن فارس، ۱۴۰۴:

۲۶۱/۵؛ طریحی، ۱۴۱۶: ۳۸۰/۱؛ مقری فیومی، بی‌تا: ۵۵۸/۲) که مرادف انداختن و دور کردن یک شیء است. شیخ طوسی نیز در تفسیر آن می‌فرماید: «و حقیقة الإلقاء تصیر الشیء إلى جهة السفل» (طوسی، ۱۴۰۹: ۱۵۱/۲)؛ «حقیقت الإلقاء این است که چیزی را به طرف پایین پرت نمایی».

## ۲-۱. «تهلکه»

با اینکه برخی این کلمه را مرادف هلاکت گرفته (کاشانی، ۱۴۲۳: ۳۱۸/۱؛ شوکانی، ۱۴۱۴: ۲۳۲/۱) و یا به معنای از بین رفتن و ضایع شدن ترجمه کرده‌اند (قرشی، ۱۴۱۲: ۱۵۹/۷)، اما در فرهنگ‌های لغت، این کلمه بدین‌سان معنا شده است:  
 - «کَلَّ شَيْءٌ يَصِيرُ عَاقِبَتَهُ إِلَى الْهَلَاكِ» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳۷۷/۳).  
 - «ما يُوَدَّى إِلَى الْهَلَاكِ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۸۸/۱).

بر این اساس، فرق زیادی بین هلاکت و تهلکه وجود دارد؛ به این صورت که هلاکت معنای مصدري دارد، اما تهلکه به خود آن چیزی می‌گویند که در حال از بین رفتن و هلاکت است و این تفاوت معنوی در برداشت از آیه می‌تواند مؤثر باشد که در مباحث بعد به آن اشاره خواهیم کرد، هرچند بعضی از مفسران، آن دو را به معنای واحد تفسیر نموده‌اند (ر.ک: کاشانی، ۱۴۲۳: ۳۱۷/۱).

## ۲. واکاوی مقصود از «تهلکه» در آیه

در مورد مقصود از تهلکه در آیه، برداشت‌های مختلفی ارائه شده است که در هر مورد به اختصار اقوال و آراء عالمان و مفسران بیان می‌شود. برای پرهیز از درازنویسی، کلمات آنان به شکل مختصر نقل شده و جویندگان می‌توانند بحث را از منابع آن به شکلی مبسوط‌تر دنبال نمایند. بیان مقصود از تهلکه در آیه از این جهت مهم است که اگر معنای آن را ضیق بگیریم، دیگر نمی‌توان از آیه به عنوان یک قاعده کلی در حرمت الإلقاء استفاده کرد. از این رو باید ابتدا مفهوم تهلکه در آیه را به دقت بررسی کنیم و آنگاه بحث را دنبال نماییم.

## ۱-۲. دیدگاه اول: پشتیبانی از مجاهدان

دیدگاه اول بر این اعتقاد است که چون آیه شریفه در ذیل آیات جهاد آمده است، می‌توان گفت که مراد آیه، انفاق برای تأمین مصارف جنگ و جهاد است؛ چرا که جهاد نیاز به تجهیزات دارد و با ترک انفاق برای جهاد، مسلمانان به هلاکت افتاده و دشمن بر ایشان مسلط خواهد شد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۱۷/۲؛ همو، ۱۳۷۷: ۱۱۰/۱؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۴: ۲۲۹/۱؛ کرمی حویزی، ۱۴۰۲: ۱۴۵۹/۱؛ قرشی، ۱۳۷۷: ۳۵۶/۱؛ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۶۱؛ میرزا خسروانی، ۱۳۹۰: ۲۵/۱؛ حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۱۴۹/۲؛ مغنیه، بی‌تا: ۳۹؛ همو، ۱۴۲۴: ۳۰۲/۱؛ جعفری، بی‌تا: ۴۸۲/۱؛ طیب، ۱۳۷۸: ۳۶۱/۲؛ ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۷۸/۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶۴/۲؛ حائری طهرانی، ۱۳۷۷: ۳۵/۲؛ بابایی، ۱۳۸۲: ۱۷۷/۱).

محمدجواد مغنیه در بیان این احتمال می‌نویسد:

«خود را به واسطه ترک جهاد و ندادن مال به رزمندگان و ترک نیکی و احسان، به دست خویش به هلاکت نیندازید و در جهاد احسان کرده و بذل مال نمایید و در این راه میانه‌روی کنید؛ نه اسراف نمایید و نه تنگ‌نظرانه برخورد کنید» (مغنیه، بی‌تا: ۳۹).

### ۱-۱-۲. دلیل این نظریه

دلیل قائلان به این قول، سیاق آیه است که در مورد جهاد است؛ پس این جمله هم باید مربوط به جهاد باشد.

### ۲-۱-۲. بررسی این دیدگاه

اشکال این نظریه آن است که گرچه جمله «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» در سیاق آیات جهاد آمده، اما حکمی عام است که به منزله علت برای ماقبل است و جهاد یکی از مصادیق این علت به شمار می‌آید. به عبارت دیگر، فقره «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» از آیه به منزله کبرای کلی برای ماقبل است. صغرای این قیاس آن است که اگر در راه جهاد با دشمنان هزینه نکنید، به دست خویش خود را به هلاکت انداخته‌اید و کبرای این قیاس آن است که نباید آدمی موجب هلاکت خویش شود. بگذریم از اینکه اگر قرار باشد چنین جملاتی را که به صورت کلی در قرآن بیان شده است، به همان مورد خودش اختصاص دهیم، به قدری دایره مفاهیم آن را تضییق کرده‌ایم که هرگز با

جهان شمول بودن و هدایتگری آن برای تمامی عالمیان سازگار نخواهد بود. به عبارتی دیگر، این آیه مصداقی از قاعده معروف «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المورد» در علوم قرآنی است که آیه الله معرفت در بیان آن نوشته است:

«این قاعده اصولی در همه احکام شریعت جاری است و آنچه از منابع وحی در بیان احکام خداوند آمده است، اختصاص به مورد خاصی ندارد و شریعت برای حل مشکلات آن عصر به خصوص نیامده است... و این در تمامی احکام از سنت گرفته تا قرآن جاری است، اگرچه در قرآن این معنا تأکید بیشتری می‌یابد و روایات تصریح کرده‌اند که آیات قرآن عمومیت دارند» (معرفت، ۱۴۲۷: ۱/۲۶۲).

بر این اساس است که نمی‌توان از ذکر این موارد در بعضی از احادیث به عنوان دلیلی برای این اقوال یاد نمود؛ چرا که روشن است که این روایات هرگز در مقام انحصار معنای آیه به این موارد خاص نیستند؛ بلکه تنها به عنوان مصداق و فردی از مصداقی و افراد آیه ذکر شده‌اند و شبیه به این موارد که امامان علیهم‌السلام مصداقی آیه را ذکر کرده‌اند، بی‌شمار است (طبرسی، ۱۴۰۶: ۵/۵۴۵ و ۶/۴۶۱؛ حسینی بحرانی، ۱۴۲۸: ۴/۷۴، ۲۹۷ و ۵/۱۹۵، ۲۵۲ و ۳۲۲).

## ۲-۲. دیدگاه دوم: مواردی خاص

برخی مفسران موارد خاصی را به عنوان معنای آیه ذکر کرده‌اند که به اختصار اقوال آنان را بازنگاری خواهیم کرد:

- اسراف و زیاده‌روی در انفاق هلاکت است؛ چنان که در تفاسیر آمده است: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ بِالْإِسْرَافِ» (طبرسی، ۱۳۷۷: ۱/۱۱۰؛ کاشانی، ۱۴۲۳: ۱/۳۱۷؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۱/۳۰۲؛ سیدکریمی حسینی، ۱۳۸۲: ۳۹؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸: ۱/۹۳؛ همو، ۱۴۱۵: ۱/۲۳۰؛ کاشانی، ۱۴۱۰: ۱/۹۹؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۲/۲۶۷؛ شبّر، ۱۴۰۷: ۱/۱۹۸؛ عاملی، ۱۴۱۳: ۱/۱۷۱؛ ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸: ۱/۲۴۵). پس در انفاق باید اعتدال را رعایت نمود؛ یعنی نه اسراف کرد و نه تبذیر، بلکه میانه‌روی و اقتصاد را رعایت نمود (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۳/۷۹؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۳/۱۰۸؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲/۶۴؛ حائری طهرانی، ۱۳۷۷: ۲/۳۵؛ خانی و ریاضی، ۱۳۷۲: ۲/۳۹۹).

- تضييع وجه معاش، منجر به هلاکت می شود: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ بَتَضْيِيعِ وَجْهِ الْمَعِاشِ ...») (فيض کاشانی، ۱۴۱۸: ۹۳/۱؛ همو، ۱۴۱۵: ۳۳۰/۱؛ کاشانی، ۱۴۱۰: ۹۹/۱؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۲۶۷/۲؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۳۰۲/۱؛ سبّ، ۱۴۰۷: ۱۹۸/۱؛ عاملی، ۱۴۱۳: ۱۷۱/۱؛ ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸: ۲۴۵/۱).

- معصیت سلطان سبب هلاکت است؛ چرا که اطاعت سلطان واجب است و نباید به گونه‌ای با او مخالفت کرد که سبب در معرض تلف شدن و هلاکت قرار گرفت (مصطفوی، ۱۳۸۰: ۲۱/۳).

- بخل نورزیدن؛ چرا که بخل همان هلاکت است (جرجانی، ۱۳۷۷: ۲۳۵/۱؛ کاشانی، ۱۳۷۳: ۱۱۳/۱؛ همو، ۱۴۲۳: ۳۱۸/۱؛ همو، ۱۳۳۶: ۴۱۸/۱؛ دخیل، ۱۴۲۲: ۴۴؛ طیب، ۱۳۷۸: ۳۶۱/۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۱۷/۲؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۷۸/۳).

- مراد این است که فرد گناه کند و مایوس از رحمت و بخشش خداوند باشد و این موجب هلاکت وی خواهد شد (جرجانی، ۱۳۷۷: ۲۳۵/۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶۴/۲؛ شبیبانی، ۱۴۱۳: ۲۶۴/۱؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۴۱۸/۱؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۷۸/۳).

- گمان بد به خدا بردن هلاکت است (ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸: ۲۴۵/۱؛ عاملی، ۱۳۶۰: ۳۲۶/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۱۷/۲؛ حائری طهرانی، ۱۳۷۷: ۳۵/۲؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۷۸/۳).

- عذاب خداوند هلاکت است (شوکانی، ۱۴۱۴: ۲۳۲/۱).

- جنگیدن در جایی که شرع نهی کرده و عدم جنگیدن در جایی که شرع امر کرده، افتادن در هلاکت است (حسینی شیرازی، ۱۴۲۳: ۴۱).

- ترک جهاد کردن موجب تسلط کفار و منجر به هلاکت خواهد شد (ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸: ۲۴۵/۱).

- خود را به هلاکت دینی نیندازید از قبیل منع زکات و حج و جهاد، که از لوازم ترک انفاق است (همان؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۴۱۸/۱).

- بدون ظن غلبه و قدرت بر دفاع با دشمنان، خود را با آنها طرف نکنید (ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸: ۲۴۵/۱؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۴۱۸/۱).

- نیکوکار باشید تا اینکه محتاج نگردید و در مهلکه واقع نشوید (بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱: ۲۴۱/۲).

گرچه این موارد در بسیاری از تفاسیر ذکر شده است، اما شاهدی بر آن اقامه نشده است؛ اما موارد دیگری وجود دارد که شواهدی از روایات بر طبق آن احتمال وجود دارد. نمونه‌هایی از آنها را در زیر می‌آوریم:

- روی برگرداندن از ولایت ائمه علیهم‌السلام: این احتمال مؤید است به حدیثی از امام باقر علیه‌السلام که می‌فرماید:

«از ولایت ما عدول نکنید که در دنیا و آخرت نابود می‌شوید» (مجلسی دوم، ۱۴۱۰: ۲۶۳/۳۹).

- انفاق بی حساب و کتاب: آنچه این احتمال را استوار می‌سازد، روایتی از امام صادق علیه‌السلام است که می‌فرماید:

«اگر مردی تمام اموال خود را [به نحوی که خود بیچاره و هلاک شود] در راه خدا انفاق کند، احسان نکرده و هیچ توفیقی به دست نیاورده است؛ چرا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تُنْفِقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾» (همان: ۱۶۸/۹۳؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۵۵۲/۲۱).

در مورد به هلاکت انداختن خویش از راه پرداخت هزینه‌های گزاف (مجلسی دوم، ۱۴۱۰: ۱۶۸/۹۳) و عمل نکردن به تقیه نیز روایاتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۱۳/۱۶).

## ۲-۱. بررسی این دیدگاه

اولاً بر فرض که آیه مربوط به یک مورد خاص هم باشد، اما قائلان به این اقوال و احتمالات، غالباً دلیلی برای اثبات مدعای خویش ارائه نکرده‌اند.

ثانیاً گرچه این آیه در سیاق آیات جهاد آمده است، با این همه روشن است که آیه در مقام بیان یک حکم کلی است که جهاد هم یکی از مصادیق و افراد آن به حساب می‌آید؛ به بیانی که در ذیل پاسخ به نظریه اول گذشت.

## ۲-۳. دیدگاه سوم: نظریه اطلاق

بسیاری از مفسران مفهوم آیه را گسترده گرفته و محدود به مصادیق خاصی ننموده، معتقدند که آیه شامل تمامی کارها و رفتارهایی است که منجر به آسیب رسیدن به شخص می‌شود. مفسر بزرگ علامه طباطبایی در تفسیر گرانقدر خود در این مورد می‌نویسد:



«آیه شریفه مطلق است و در نتیجه، نهی در آن نهی از تمامی رفتارهای افراطی و تفریطی است که یکی از مصادیق آن بخل ورزیدن و امساک از انفاق مال در هنگام جنگ است، که این بخل ورزیدن باعث بطلان نیرو و از بین رفتن قدرت است که باعث غلبه دشمن بر آنان می‌شود؛ همچنان که اسراف در انفاق و از بین بردن همه اموال باعث فقر و مسکنت و در نتیجه انحطاط حیات و بطلان مروت می‌شود» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶۴/۲).

سید محمد حسین فضل الله ضمن پذیرش اطلاق آیه در توضیح گسترده‌گی مفهوم آن آورده است:

«چنان که گفته شده، آیه مطلق است برای هر عملی که منجر به هلاکت شود؛ خواه از ناحیه خطر بر حیات یا از ناحیه خطر بر حاجت‌های طبیعی که منجر به خطر بر حیات شود، و اطلاق آیه کل موارد ایجابی و سلبی در کل اشیاء را شامل می‌شود» (فضل الله، ۱۴۱۹: ۸۷/۴).

از دیگر مفسرانی که نظریه اطلاق را پذیرفته‌اند، می‌توان از شریف لاهیجی (۱۳۷۳: ۱۸۱/۱)؛ فیض کاشانی (۱۳۷۴: ۲۳۰/۱) و شیخ طوسی (۱۴۰۹: ۱۵۲/۲) نام برد.

بر اساس تتبع انجام شده می‌توان گفت که قائلان به این قول، انجام هر امری را که به شکلی موجب آسیب به شخص شود، بر طبق گستره معنایی آیه حرام تلقی می‌کنند.

## ۲-۳-۱. بررسی این دیدگاه

این نظریه از آن جهت که مفهوم آیه را تضییق نکرده و گستره معنایی آن را فراخ و موسّع در نظر گرفته، قابل ستایش است و همان طور که در نقد دیدگاه اول بیان شد، مورد هیچ‌گاه نمی‌تواند مفهوم کلی و وسیع آیه را تقیید بزند؛ چنان که مفسران بزرگی چون علامه طباطبایی و بسیاری از فقیهان که بعداً به آن‌ها اشاره خواهیم کرد، همین نظریه را پذیرفته‌اند.

## ۳. ملاک القاء در تهلكه

حال که ثابت شد مقصود از هلاکت، هر نوع هلاکتی است و اختصاص به مورد خاصی ندارد، باید به این سؤال پرداخته شود که القاء در تهلكه در چه صورت محقق

می‌شود؟ در حالی که برخی احتمال القاء را در حرمت آن کافی می‌دانند، بعضی دیگر گمان را شرط کرده و گروهی خوف شخصی و یا نوعی را در القاء در تهلکه به عنوان ملاک پذیرفته‌اند. در ادامه، ضمن نقل اقوال به بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود.

### ۱-۳. دیدگاه اول: کفایت احتمال

برخی از عالمان علاوه بر اینکه مفهوم القاء را گسترده گرفته‌اند، هر گونه احتمال هلاکت را در دلالت آیه بر حرمت کافی می‌دانند و برای وجود موضوع تهلکه، یقین یا گمان به آن را شرط نمی‌دانند. این نظریه وسیع‌ترین و فراخ‌ترین برداشت از آیه و شامل‌تر و فراگیرتر از نظریات دیگر در توسعه دایره حرمت القاء در تهلکه است. براساس این دیدگاه، صرف احتمال هلاکت در خوردن یک غذا و یا گام نهادن در مسیری و یا حضور در یک مکان، برای حکم به حرمت آن فعل کفایت می‌کند.

سید عبدالاعلی سبزواری در تفسیر *مواهب الرحمن* ضمن پذیرش این قول می‌نویسد: «نهی عامی که در آیه به کار رفته است، نشان می‌دهد که باید از هرآنچه موجب القاء در تهلکه می‌شود، اجتناب نمود و این اجتناب شامل مواردی که در هلاکت شک وجود دارد، می‌شود؛ چه برسد به مواردی که به هلاکت قطع و ظن داشته باشیم» (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۴۰/۳).

### ۱-۱-۳. بررسی این دیدگاه

اگر مقصود از احتمال، احتمال عقلایی است که موجب خوف در شخص می‌شود، داخل دیدگاه‌های بعدی خواهد شد که بعداً به آن‌ها می‌پردازیم؛ اما اگر مقصود قائلان به این قول، صرف احتمال باشد، شاید به آسانی پذیرفتنی نباشد؛ چون در بسیاری از کارهای روزانه ما احتمال هلاکت وجود دارد و عقلاً آن‌ها را انجام می‌دهند. در تمامی مسافرت‌هایی که با ماشین یا قطار و یا هواپیما انجام می‌شود، این احتمال وجود دارد و بعید است که قائلان به این قول، خود نیز لوازم چنین توسعه‌ای را پذیرا باشند و با بررسی کامل کلام سبزواری، برداشت صرف احتمال از کلام ایشان بعید می‌نماید؛ گرچه ظاهر کلام ایشان چنین قولی را به ذهن متبادر می‌سازد.



را می‌دهد. برای مثال، اگر کسی چهل درصد احتمال می‌دهد که اگر در فلان جلسه شرکت کند، به بیماری واگیردار کشنده‌ای گرفتار خواهد شد، اگر در آن جلسه شرکت کرد و منجر به مرگش شد، عرف حکم می‌کند که شخص خویش را به دست خود به هلاکت انداخته است، هرچند که فرد با حضور در آن مجلس، گمان به از دست دادن جان خویش نداشته است. مثال روشن‌تر اینکه اگر لیوان مایعی در برابر انسان باشد که چهل درصد احتمال می‌دهد زهر کشنده‌ای در آن باشد، چنانچه فرد آن را بنوشد و اتفاقاً موجب مرگش گردد، یقیناً عرف به او نسبت هلاکت به دست خویش را خواهد داد. نمونه‌ها و مثال‌هایی از این قبیل، نشانگر این حقیقت است که منحصر کردن دایره حرمت القاء در تهلکه به صورت گمان به آن، خلاف برداشت عرفی و ظهور آیه می‌باشد. توضیح بیشتر در بحث خوف نوعی که دیدگاه صحیح است، مطرح خواهد شد.

### ۳-۳. دیدگاه سوم: ترس شخصی از هلاکت

بسیاری از محققان بر این باورند که حرمت القاء در صورتی است که شخص با انجام فعل، ترس از هلاکت داشته باشد. بر این اساس، برای حکم به حرمت القاء در تهلکه، نه یقین به آن و نه گمان به هلاکت شرط نیست و همین قدر که انسان از ارتکاب عمل بترسد، در دایره حرمت القاء قرار خواهد گرفت. در حقیقت اگر نگوییم که رابطه بین گمان به هلاکت و ترس از آن، عموم و خصوص من وجه است، دست کم رابطه عموم خصوص مطلق را می‌توان اثبات کرد، به این صورت که ترس از هلاکت اعم باشد؛ چرا که گاهی ممکن است برای شخص ترس از هلاکت ایجاد شود، اما اعتقادش به هلاکت به حد گمان نرسد. علامه حلّی از قائلان به این نظریه به شمار می‌آید. ایشان در *تذکره الفقهاء* آورده است:

«یکی از شرایط وجوب حج، امنیت طریق است؛ پس اگر طریق مخوف باشد یا مانعی در آن باشد از دشمن یا شبیه به آن، وجوب حج ساقط می‌شود... و تکلیفی که فرد خوف انجامش را دارد، تکلیف به چیزی است که نهی از آن شده، پس همانا خداوند متعال فرموده: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ و این قبیح است» (علامه حلّی، بی‌تا: ۳۰۵/۱).



داشته باشند، باز هم آن شخص در انجام عمل آزاد خواهد بود. اگر نگوییم تمامی فقیهان، دست کم اکثر فقیهان و به ویژه معاصران همین دیدگاه را پذیرفته‌اند و این با نگاهی اجمالی به رساله‌های عملیه در ابواب مختلف فقهی قابل استفاده است (موسوی خمینی، ۱۳۷۷: ۱/۳۹۱ و ۳۹۶؛ حسینی سیستانی، بی‌تا: ۱/۱۲۵؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۲۰: ۱/۳۵۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۹: ۲۵۲؛ بهجت، ۱۴۲۸: ۲۵۴؛ فاضل موحدی لنگرانی، بی‌تا: ۱/۵۹؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸: ۳۰۸).

اما به نظر می‌آید ملاک خوف شخصی در القاء در تهلکه صحیح نیست. توضیح دلایل این مسئله در ذیل دیدگاه بعد خواهد آمد.

### ۴-۳. دیدگاه چهارم: ترس نوعی از هلاکت

ملاک حرمت، در معرض هلاکت واقع شدن عرفی است که نشانه آن، وجود خوف نوعی از انجام آن عمل است. بر پایه این نظریه، مفهوم آیه این است که هر کسی که خود را در معرض هلاکت قرار دهد، داخل در دایره حرمت القاء در تهلکه واقع شده است. به عبارت دیگر، ملاک در حرمت، در معرض هلاکت قرار گرفتن عرفی است؛ به این معنا که هر عملی که عرف آن را القاء در هلاکت به شمار آورد، حرام است، خواه اینکه شخص یقین به هلاکت داشته باشد یا نداشته باشد و خواه گمان یا خوف شخصی به هلاکت باشد یا نباشد. و از آن جهت که عرف زمانی حکم به القاء در تهلکه می‌دهد که مردم از انجام آن عمل بر جان خویش بترسند، می‌توان گفت که ملاک حرمت القاء، خوف نوعی از هلاکت باشد. برای نمونه اگر شخصی در نزدیک شدن به بیماری که مرض واگیرداری دارد که چه بسا کشنده باشد، ترس برایش حاصل نشود، اما عرف مردم، از انجام چنین عملی ترس دارند و این نزدیکی را وقوع در تهلکه به شمار می‌آورند، بعید نیست که بر طبق آیه، این عمل حرام باشد. این قول صحیح به نظر می‌رسد. دلایلی که می‌توان بر این مهم اقامه نمود، به قرار زیر است:

#### ۴-۳-۱. دلیل اول

احکام در شریعت، روی عناوین و موضوعات بار شده و در مواردی که شارع تعریف خاص و شرط مشخصی را در موضوع اخذ نکرده باشد، سنجش فراخی و

تنگنایی دایره موضوع به دست عرف است. پس اگر عرف موردی را القاء در تهلکه بداند، گرچه شخص ترسی از انجامش نداشته باشد، باز هم بنا بر آیه حرام خواهد بود. توضیح این دلیل با روشن شدن مسائل زیر واضح خواهد شد:

### ۳-۴-۱. عناوین متعلق حکم

همان طور که عالمان زیادی تصریح کرده‌اند، احکام در شریعت بر روی عناوین می‌رود و دائرمدار آن‌ها خواهد بود. این مسئله روشن است و نیاز به اثبات آن نیست؛ چنانچه بعضی از فقیهان، از این مطلب به عنوان یک قاعده یاد کرده و در بحث ربا به مناسبتی نوشته‌اند:

«وقد يتعارض مع هذا [قاعدة أن الأحكام معلقة على العناوين]» (جواهری، ۱۴۰۵: ۱۴۷).

امام خمینی در کتاب اجتهاد و تقلید می‌نویسد:

«در قضایای حقیقه تنها یک جعل است برای یک عنوان واحد، که به نسبت با تمامی مصادیق آن حجت می‌باشد؛ چنانچه در آیه شریفه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ تنها یک جعل است برای عنوان واحدی که شخص مستطیع باشد، اما تمامی مکلفانی را که مصداق مستطیع باشند، شامل می‌شود» (موسوی خمینی، ۱۴۰۹: ۱۲۱).

### ۳-۴-۲. دائرمدار بودن احکام بر موضوعات عرفی به عنوان یک قاعده

حال که ثابت شد در شریعت، احکام بر عناوین بار می‌شوند، باید دانست که حکم دائرمدار موضوع است؛ به این معنا که هر جا موضوع باشد، حکم هم هست و هر جا موضوع منتفی شود، حکم هم نخواهد بود؛ اما فراخی و تنگنایی دایره موضوع در مواردی که شارع نظر خاصی ندارد، به دست عرف است و نظر شخصی مکلف در دایره شناخت موضوع تأثیری ندارد. فقیهان بسیاری به این مسئله تصریح کرده و از این مطلب به عنوان یک قاعده یاد کرده‌اند. صاحب نهاییه در بحث تعداد دفعات شیردهی مورد نیاز برای ایجاد محرمیت از راه شیر دادن می‌گوید:

«در نصوص، شیر دادن کامل آمده و در شناخت موضوع که کامل بودن است، باید به عرف رجوع کرد؛ چرا که در مواردی که شارع نسبت به موضوع، نکته خاصی را بیان نکرده، تنها باید به عرف رجوع کرد» (موسوی عاملی، ۱۴۱۱: ۱۱۰/۱).

علامه حلی در بحث شناخت کثیرالشک که متعلق احکامی در شریعت است، به صراحت می‌گوید که باید به قاعده رجوع به عرف عمل کرد. وی می‌نویسد: «إذا عرفت هذا، فالمرجع إلى العرف في حدّ الكثرة؛ إذ عادة الشرع ردّ الناس إلى عرفهم فيما لم ينصّ عليه» (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۳/۳۳۳).

صاحب جواهر در بحث احکام مترتب بر قیام در نماز می‌نویسد: «المرجع في القيام إلى العرف كما في سائر الألفاظ التي لم يعلم فيها للشرع إرادة خاصة» (نجفی، ۱۴۲۱: ۵/۱۸۳).

شیخ اعظم انصاری در بحث احکام مترتب بر استقبال و استدبار از قبله، در شناخت محدوده این دو موضوع می‌گوید: «ثم إنّ الظاهر من الاستدبار في كلمات الأصحاب هو العرفي، لا استقبال خصوص النقطة المقابلة للقبلة. و يؤيدّه مضافاً إلى وجوب الرجوع إلى العرف في مثل المقام» (انصاری، ۱۴۱۵: ۱/۲۰۰).

از فقیهان دیگری که از رجوع در موضوعات به عرف، به عنوان یک قاعده یاد کرده‌اند، می‌توان از صاحب معالم در بحث درهم (عاملی، ۱۴۱۸: ۴/۶۰۵)، صاحب مفتاح الکرامه در بحث شناخت بچه ممیز (حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۶/۴۳۲)، صاحب لوامع در بحث شناخت مغتذی و رضیع (نراقی، بی‌تا: ۵۲)، صاحب مستمسک در بحث شناخت موضوع مؤونه (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶: ۹/۵۳۷) و صاحب العمل الاقبسی در بحث غسل ارتماسی (حسینی شبّر، ۱۳۸۳: ۲/۳۳۷) یاد کرد.

### ۳-۱-۴. سیره عملی فقیهان در رجوع به عرف در موضوعات شرعی

فقیهان از شیخ صدوق گرفته تا عالمان معاصر در تمامی ابواب فقه، پیوسته در شناخت محدوده موضوعات فقهی و فراحی و تنگنایی دایره آن‌ها به سراغ عرف رفته و نظر عرف را در موارد شک در موضوعات حاکم می‌دانند. برای اثبات این موضوع، مثال‌های فراوانی وجود دارد که برای پرهیز از درازنویسی، تنها به بخشی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد:

ابن ادریس حلی در بحث احیاء اراضی از شیخ طوسی گزارش می‌کند که در



شناخت موضوع احیاء، چون در لغت تعریف خاصی از آن ارائه نشده است، باید به عرف رجوع کرد (ابن ادریس حلّی، ۱۴۱۰: ۴۸۱/۱).

صاحب مهنّب در بحث قبض، که موضوع بعضی از احکام واقع شده است، مرجع را عرف معرفی می‌کند (ابن فهد حلّی، ۱۴۰۷: ۳۹۸/۲). محقق کرکی در بحث شناخت ملبوس، که موضوع عدم جواز سجده در روایات واقع شده است، مرجع را عرف معرفی کرده، می‌نویسد:

«لأنّ صدق اسم الملبوس على شيء إنّما يتحقّق بالعادة، لأنّ المرجع في مدلولات مثل هذه الألفاظ إلى العرف» (کرکی عاملی، ۱۴۱۴: ۱۵۹/۲).

از فقیهان دیگری که در موضوعات به عرف ارجاع داده‌اند، می‌توان از صاحب مدارک یاد کرد که در بحث شناخت رداء که موضوع لباس حج گزار در روایات واقع شده است، مسئله را به عرف ارجاع داده، می‌نویسد:

«ويمكن الرجوع فيه إلى العرف ولا يعتبر في وصفه كیفیّة مخصوصة» (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ الف: ۲۷۴/۷).

فقیهان بسیار دیگری نیز در بحث شناخت موضوعات به عرف ارجاع داده‌اند که برخی از آنان را فهرست وار یادآور می‌شویم: شیخ انصاری در موضوع سبّ (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۵۴/۱) و موضوع لهو (همان: ج ۱): شهید ثانی در بحث موضوع حرز (عاملی جبعی، ۱۴۲۲: ۲۰۴): محقق اردبیلی در موضوع تجدید قبر (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۴۹۷/۲): سبزواری در بحث تساوی و تقدم امام جماعت و مأموم (محقق سبزواری، ۱۴۲۷: ۳۹۴/۲): فیض کاشانی در موضوع وحدتی که در غسل ارتماسی در روایات ذکر شده است (فیض کاشانی، ۱۴۲۹: ۴۱۸/۱): علامه مجلسی در بحث شناخت موضوع سوق مسلمین (مجلسی دوم، ۱۴۱۰: ۱۵۴/۶۲): جزایری در موضوع اعانه بر گناه (جزایری، بی‌تا: ۵۶): کاشف الغطاء در موضوع طیب از محرّمات احرام (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۱۰۸): صاحب جواهر در موضوع قروح و جروح (نجفی، ۱۴۲۱: ۳۳۵/۳): امام خمینی و مکارم شیرازی در موضوع سرایت نجاست (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۸: ۷۴/۱): مکارم شیرازی در موضوع غسل در وضو (همان: ۱۶۴/۱): سید یزدی در موضوع زاد و راحله در حج (همو، بی‌تا: ۳۵۲/۲): کاشف الغطاء در موضوع

صله رحم و قطع آن (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۱۱۰)؛ اصفهانی در موضوع کنز و موضوع اقرار (اصفهانی، ۱۴۲۲: ۳۰۴ و ۵۱۷)؛ حکیم در موضوع تسلیت و تعزیت به مصیبت دیده (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶: ۲۶۱/۴)؛ صاحب مصباح الهدی در موضوع مقنعه در تکفین زن (آملی، ۱۳۸۰: ۱۸۹/۶)؛ بیارجمندی در موضوع ظروف (آرام حائری بیارجمندی خراسانی، بی تا: ۳۸۱/۲).

حال که ثابت شد در شناخت موضوعات باید به عرف رجوع کرد، در آیه تهلکه نیز باید به این قاعده عمل کرد. در آیه ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾، حکم عبارت است از حرمت، و متعلق حکم، القاء در تهلکه است. بر طبق قاعده رجوع به عرف در موضوعات، باید در شناخت موضوع القاء در تهلکه نیز به سراغ عرف رفت. بنابراین هرگاه عرف انجام عملی را القاء در تهلکه حساب کند، باید از آن دوری کرد؛ چه شخص از انجام عمل بترسد یا نترسد. گرچه عرف ترس از انجام عمل را در موضوع القاء در تهلکه شرط می داند، اما این خوف را خوف نوعی می گیرد نه شخصی. شاهد بر مدعا آن است که اگر راننده ای با سرعت ۲۵۰ کیلومتر در جاده ای معمولی رانندگی کند و بگوید من ترسی ندارم، اگر این مسئله باعث مرگ شخص گردد، عرف آن را القاء در تهلکه به شمار آورده، می گوید راننده خودش سبب مرگ خویش شده و خود را به هلاکت انداخته است. بنابراین روشن است که نزد عرف، خوف شخصی در ایجاد القاء در تهلکه شرط نیست. مثالها و نظایر این مثال در عرف بسیار زیاد و روشن است. در ادامه، مثالهای بیشتری ذکر خواهیم کرد.

### ۳-۴-۲. دلیل دوم: بعید بودن التزام فقیهان به لوازم فتوای خود

اگر خوف در آیه تهلکه را خوف شخصی بگیریم، در مثالهای فراوانی باید حکم به جواز عمل داد، در حالی که بسیار بعید است فقیهی ملتزم به آن شود؛ مثلاً اگر کسی به فرد دارای بیماری واگیردار بسیار خطرناکی نزدیک شود، بی آنکه ترسی داشته باشد و جان خویش را از دست دهد، بعید است که فقیهی این را القاء در تهلکه به شمار نیاورد، با اینکه عرف آن را القاء در تهلکه به شمار می آورد. یا مثلاً چندین ظرف غذا موجود باشد که یقین داریم یکی از آنها آغشته به سمی کشنده است، حال اگر کسی ادعا کند

که ترسی ندارد از اینکه محتویات یکی از این ظروف را تناول کند و اتفاقاً جان خویش را بر سر انجام این عمل بگذارد، بعید است که فقیهان با تمسک به خوف شخصی، این عمل را القاء در تهلکه به شمار نیاورند؛ چرا که بسیار واضح است که عرف انجام این عمل را القاء در تهلکه می‌داند. نظایر این مثال‌های عرفی بسیار زیاد است و بعید است که فقیهان با این ادعا که شخص ترسی از انجام عمل ندارد، حکم به جواز آن بدهند، در حالی که عرف آن را القاء در تهلکه به شمار می‌آورد و در موضوعات شرعی بنا بر قاعده‌ای که خود فقیهان نیز قبول دارند، مرجع عرف است و نظر شخصی مکلفان در آن تأثیرگذار نخواهد بود.

### ۳-۴-۳. دلیل سوم: تنقیح مناط فتوای فقیهان در نظایر آیه

دلیل دیگری که می‌توان برای اثبات مسئله استفاده کرد اینکه از مواردی که کاملاً شبیه آیه «وَلَا تَلْقُوا...» می‌باشد، یعنی فعل نهی در روایت به کار رفته است و فقیهان در شناخت متعلق حکم، عرف را حجت دانسته‌اند، مناطی استخراج می‌شود که عبارت است از معیار بودن عرف در شناخت موضوعات احکام شرعی. اینک به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

الف) در حدیث شریف «وَلَا تَكْذِبُوا وَلَا تُبَاشِرُوا وَلَا تُخَالِفُوا وَلَا تُغَاضِبُوا وَلَا تَسَابُوا وَلَا تَسَاتَمُوا» (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۶۶/۱۰)، در فعل «لا تسابوا» که دقیقاً شبیه مورد بحث ماست، حکم حرمت است و متعلق آن سب است که فقیهان در شناخت این موضوع به عرف ارجاع داده‌اند. شیخ اعظم انصاری در کتاب مکاسب خود در بحث سب، ضمن پذیرش مرجعیت عرف در شناخت موضوع سب می‌نویسد:

«ثم إنَّ المرجع فی السبِّ إلى العرف» (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۵۴/۱).

ب) در آیه شریفه «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده/۲)، در فعل «لا تعاونوا» که شبیه بحث ماست، حکم حرمت است و متعلق آن اعانه می‌باشد، که فقیهان در شناخت این موضوع به عرف ارجاع داده‌اند. جزایری در شناخت دایره این موضوع می‌نویسد:

«والظاهر أنَّ مرجع الإعانة إلى العرف فما سَمَى إعانة عرفاً حرم» (جزایری، بی‌تا: ۵۶).

ج) در آیه شریفه «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ...» (بقره/۱۸۸) که دقیقاً شبیه

مورد بحث ماست، حکم مورد، حرمت است و متعلق حکم، اکل مال به باطل است، که فقیهان عرف را عهده‌دار شناخت دایره و فراخی و تنگنایی موضوع دانسته‌اند. امام خمینی در بحث صحت بیع فضولی می‌نویسد:

«ضرورة عدم كون الأكل بالعقد الفضولي من أكل المال بالباطل عرفاً وشرعاً».

شیرازی در این بحث که اگر کسی در معامله فریب بخورد، خیار غبن دارد، می‌نویسد:

«بناء على أن أكل المال على وجه الخدع أكل المال بالباطل عرفاً والشارع قد قرّر ذلك كما قرّر في سائر المواضع» (حسینی شیرازی، بی‌تا: ۴۰/۱۲).

از فقیهان دیگری که شناخت موضوع اکل مال به باطل را به عرف ارجاع داده‌اند، می‌توان از تبریزی در *اسس القضاء* (تبریزی، بی‌تا: ۲۸۱)، قمی در *دراساتنا* (طباطبایی قمی، ۱۴۰۰: ۱۵۸/۳) و میرزای شیرازی در *حاشیة المکاسب* (شیرازی، ۱۴۱۲: ۷/۱) یاد نمود. همان طور که در این موارد که کاملاً شبیه بحث ما هستند و حکم حرمت روی موضوع رفته است، در شناخت موضوع باید به عرف رجوع کرد، در بحث ما نیز باید به عرف رجوع کرد و خوف شخصی هیچ گونه اثری در شناخت موضوع ندارد و عرف خوف نوعی را در پیدایش موضوع کافی می‌داند.

بر اساس آنچه تا بدین جا آوردیم، اکنون می‌توان گفت که حرمت القاء در تهلکه در صورتی است که شخص با انجام فعل، خود را عرفاً در معرض هلاکت قرار داده باشد و این در صورتی است که خوف نوعی از هلاکت برای فرد ایجاد شود؛ چرا که در صورت عدم خوف بر جان و مانند آن، حکم در معرض هلاکت واقع شدن از جانب عرف بسیار بعید می‌نماید. اما نظر شخصی مکلف در این مسئله تأثیری نخواهد داشت.

### نتیجه‌گیری

گرچه برخی مفسران، مفهوم تهلکه در آیه شریفه *﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾* را به موارد خاصی مانند جهاد، انفاق یا نفقه اختصاص داده‌اند، این نظریه با قاعده معروف *«العبرة بعموم الکلام لا بخصوص المورد»* سازگار نمی‌باشد. به علاوه، فقیهان در بسیاری از موارد به عموماًت و اطلاقات آیات تمسک می‌کنند، با اینکه آیه در مورد

خاصی نازل شده است. البته در میان عالمان کسانی هستند که مفهوم تهلکه در آیه را مطلق گرفته‌اند، اما در برداشت از آیه دچار اختلاف شده‌اند؛ در حالی که برخی صرف احتمال هلاکت را در جریان حکم به حرمت کافی می‌دانند. بعضی دیگر، گمان و یا خوف شخصی از هلاکت و مواردی از این قبیل را شرط حرمت القاء بیان می‌کنند. با توجه به ظهور آیه و حاکم بودن عرف در تشخیص موضوعات احکام، نویسندگان بر این باورند که موضوع حرمت در آیه، القاء در تهلکه است. پس هر گاه عرف، انجام عملی را افتادن در هلاکت بداند، نباید آن را مرتکب شد. از این رو، ملاک حکم عرف است و عرف در این حکم، ظاهراً دوقید را لحاظ می‌کند: یکی اینکه شخص با ارتکاب عمل، خود را در معرض هلاکت قرار دهد؛ دیگر اینکه خوف نوعی از هلاکت در انجام آن فعل وجود داشته باشد، که دومین شرط در واقع بیانگر وجود شرط اول و از راه‌های اثبات آن است. بنابراین مکلف نمی‌تواند عملی را که دارای خوف نوعی است، به این بهانه که من از انجام آن عمل ترسی ندارم، مرتکب شود. از این رو، حضور شخص در مکانی که امکان انتقال بیماری زیاد است و ترس نوعی وجود دارد، بدون رعایت امور ایمنی، بر طبق آیه حرام خواهد بود، گرچه شخص بگوید من ترسی از این بیماری ندارم. اثبات شرطیت خوف نوعی در حرمت القاء در تهلکه می‌تواند تأثیر شگرفی در وجوب پیشگیری از بیماری در موارد بسیاری داشته باشد.

## کتاب‌شناسی

۱. قرآن کریم.
۲. آرام حائری بیارجمندی خراسانی، یوسف، مدارک العروه، نجف اشرف، مطبعة النعمان، بی تا.
۳. آملی، میرزا محمدتقی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، تهران، نشر مؤلف، ۱۳۸۰ ق.
۴. ابن ادریس حلّی، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۵. ابن فارس بن زکریا، ابوالحسین احمد، معجم مقائیس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۶. ابن فهد حلّی، جمال‌الدین احمد بن محمد اسدی، المهدب البارع فی شرح المختصر النافع، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق.
۷. ابوالفتح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۸. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان الی احکام الایمان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
۹. اصفهانی، سید ابوالحسن، وسیلة النجاة (مع حواشی الامام الخمینی)، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۲ ق.
۱۰. انصاری، مرتضی بن محمد امین، کتاب الزکاة، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ ق.
۱۱. بابایی، احمد علی، برگزیده تفسیر نمونه، چاپ سیزدهم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ ش.
۱۲. بانوی اصفهانی، سیده نصرت امین، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ ش.
۱۳. بلاغی نجفی، محمدجواد بن حسن، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ ق.
۱۴. بهاء‌الدین عاملی، محمد بن حسین، مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین مع تعلیقات الخواجه سنی، چاپ دوم، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۴ ق.
۱۵. بهجت، محمدتقی، رساله توضیح المسائل، قم، شفق، ۱۴۲۸ ق.
۱۶. تبریزی، جواد بن علی، اسس القضاء و الشهاده، قم، دفتر معظم له، بی تا.
۱۷. جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن، جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۱۸. جزائری، سید عبدالله بن نورالدین، التحفة السنیه فی شرح النخبة المحسنیه، تهران، بی نا، بی تا.
۱۹. جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۰. جواهری، حسن محمدتقی، الربا فقهیاً و اقتصادياً، قم، نشر مؤلف، ۱۴۰۵ ق.
۲۱. حائری طهرانی، میرسید علی، مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ ش.
۲۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل‌البیته، ۱۴۰۹ ق.
۲۳. حسینی بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه دارالمجتبی، ۱۴۲۸ ق.
۲۴. حسینی سیستانی، سید علی، منهاج الصالحین، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۵. حسینی شبر، سید علی، العمل الابقی فی شرح العروة الوثقی، نجف اشرف، مطبعة النجف، ۱۳۸۳ ق.
۲۶. حسینی شیرازی، سید محمد، ایصال الطالب الی مکاسب، تهران، اعلمی، بی تا.
۲۷. همو، تبیین القرآن، چاپ دوم، بیروت، دارالعلوم، ۱۴۲۳ ق.

٢٨. حسینی عاملی، سیدجواد بن محمد، *مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٩ ق.
٢٩. حسینی ہمدانی، سیدمحمدحسین، *انوار درخشان، تحقیق محمدباقر بہودی*، تہران، کتابفروشی لطفی، ١٤٠٤ ق.
٣٠. خانی، رضا، و حشمت اللہ ریاضی، *ترجمہ تفسیر بیان السعادة في مقامات العبادہ*، تہران، دانشگاہ پیام نور، ١٣٧٢ ش.
٣١. دخیل، علی بن محمدعلی، *الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز*، چاپ دوم، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ١٤٢٢ ق.
٣٢. راغب اصفہانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی*، بیروت - دمشق، دار العلم - الدار الشامیہ، ١٤١٢ ق.
٣٣. سیدکریمی حسینی، سیدعباس، *تفسیر علیّین*، قم، اسوہ، ١٣٨٢ ش.
٣٤. شبّر، سیدعبد اللہ بن محمدرضا، *الجوہر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین*، کویت، مکتبۃ الالفین، ١٤٠٧ ق.
٣٥. شوکانی، محمد بن علی بن محمد صنعانی، *فتح القدير الجامع بین فنی الروایة و الدرایة من علم التفسیر*، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر - دار الکلم الطیب، ١٤١٤ ق.
٣٦. شبیانی، محمد بن حسن، *نہج البیان عن کشف معانی القرآن*، تحقیق حسین درگاہی، تہران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ١٤١٣ ق.
٣٧. شیرازی، میرزا محمدتقی، *حاشیة المکاسب*، قم، الشریف الرضی، ١٤١٢ ق.
٣٨. طباطبائی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٧ ق.
٣٩. طباطبائی حکیم، سیدمحسن، *مستمسک العروة الوثقی*، قم، دار التفسیر، ١٤١٦ ق.
٤٠. طباطبائی قمی، سیدتقی، *دراساتنا من الفقه الجعفری*، قم، مطبعة الخيام، ١٤٠٠ ق.
٤١. طباطبائی یزدی، سیدمحمدکاظم بن عبدالعظیم، *العروة الوثقی*، چاپ ششم، قم، دار التفسیر، ١٤٢٠ ق.
٤٢. ہمو، *سند العروة الوثقی - کتاب الحج*، بیروت، مؤسسة ام القرى للتحقیق و النشر، ١٤٢٦ ق.
٤٣. طبرسی، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن، *تفسیر جوامع الجامع*، تہران، دانشگاہ تہران و مدیریت حوزہ علمیہ قم، ١٣٧٧ ش.
٤٤. ہمو، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ سوم، تہران، ناصر خسرو، ١٣٧٢ ش.
٤٥. ہمو، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ١٤١٥ ق.
٤٦. طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تحقیق سیداحمد حسینی، چاپ سوم، تہران، کتابفروشی مرتضوی، ١٤١٦ ق.
٤٧. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٩ ق.
٤٨. طب، سید عبدالحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، تہران، اسلام، ١٣٧٨ ش.
٤٩. عاملی جبعی (شہید ثانی)، زین الدین بن علی، *حاشیة المختصر النافع*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ١٤٢٢ ق.
٥٠. ہمو، *مسالك الافہام الی تنقیح شرائع الاسلام*، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیہ، ١٤١٣ ق.
٥١. عاملی، ابراہیم، *تفسیر عاملی*، تصحیح علی اکبر غفاری، تہران، صدوق، ١٣٦٠ ش.
٥٢. عاملی، جمال الدین حسن بن زین الدین، *معالم الدین و ملاذ المجتہدین*، قم، مؤسسة الفقه للطباعة و النشر، ١٤١٨ ق.

۵۳. عاملی، علی بن حسین بن ابی‌جامع، *الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*، تحقیق شیخ مالک محمودی، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ ق.
۵۴. علامه حلی، ابومنصور جمال‌الدین حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، *تذکره الفقهاء*، قم، مؤسسه آل‌البتین، ۱۴۱۴ ق.
۵۵. همو، *تذکره الفقهاء (الطبعة القديمة)*، المجموعة: *فقه الشيعة من القرن الثامن*، تهران، المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفرية، بی‌تا.
۵۶. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، *جامع المسائل*، چاپ یازدهم، قم، امیر قلم، بی‌تا.
۵۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، چاپ دوم، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.
۵۸. فضل‌الله، سیدمحمدحسین، *تفسیر من وحی القرآن*، چاپ دوم، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ ق.
۵۹. فیض کاشانی، محمدمحسن بن شاه مرتضی، *الاصفی فی تفسیر القرآن*، تحقیق محمدحسین درایتی و محمدرضا نعمتی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۶۰. همو، *تفسیر الصافی*، مقدمه و تصحیح و تعلیق حسین اعلمی، چاپ دوم، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ ق.
۶۱. همو، *معتمض الشيعة فی احکام الشریعه*، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری، ۱۴۲۹ ق.
۶۲. قرشی، سیدعلی اکبر، *تفسیر احسن الحدیث*، چاپ سوم، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش.
۶۳. همو، *قاموس قرآن*، چاپ ششم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ ق.
۶۴. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تحقیق حسین درگاهی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۶۵. کاشانی، ملافتح‌الله بن شکرالله، *تفسیر کبیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی محمدحسن علمی، ۱۳۳۶ ش.
۶۶. همو، *خلاصة المنهج*، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۳ ش.
۶۷. همو، *زبدة التفاسیر*، قم، بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ ق.
۶۸. کاشانی، نورالدین محمد بن مرتضی، *تفسیر المعین*، تحقیق حسین درگاهی، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ق.
۶۹. کاشف‌الغطاء، حسن بن جعفر بن خضر، *انوار الفقاهه*، نجف اشرف، مؤسسه کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ ق.
۷۰. کاشفی سبزواری، حسین بن علی، *مواهب علیه یا تفسیر حسینی (بنفارس)*، تصحیح سیدمحمدرضا جلالی نائینی، تهران، اقبال، ۱۳۶۹ ش.
۷۱. کرکی عاملی (محقق ثانی)، علی بن حسین، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، چاپ دوم، قم، مؤسسه آل‌البتین لاحياء التراث، ۱۴۱۴ ق.
۷۲. کریمی حویزی، محمد، *التفسیر لکتاب الله المنیر*، قم، چاپخانه علمیه، ۱۴۰۲ ق.
۷۳. مجلسی دوم، محمدباقر بن محمدتقی، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الطبع و النشر، ۱۴۱۰ ق.
۷۴. محقق سبزواری، محمدباقر بن محمدمؤمن، *ذخیره المعاد فی شرح الارشاد*، قم، مؤسسه آل‌البتین، ۱۴۲۷ ق.
۷۵. مصطفوی، حسن، *تفسیر روشن*، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ ش.



۷۶. معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن، قم، التمهید، ۱۴۲۸ ق.
۷۷. مغنیه، محمدجواد، التفسیر الکاشف، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ ق.
۷۸. همو، التفسیر المبین، قم، بنیاد بعثت، بی تا.
۷۹. مقرئ فیومی، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، دار الرضی، بی تا.
۸۰. مکارم شیرازی، ناصر، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۱ ق.
۸۱. همو، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۸۲. همو، رساله توضیح المسائل، چاپ پنجاه و دوم، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۹ ق.
۸۳. موسوی خمینی، سیدروح الله، الاجتهاد و التقالید، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ ق.
۸۴. همو، توضیح المسائل مراجع، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۷ ش.
۸۵. موسوی خویی، سیدابوالقاسم، مستند العروة الوثقی - کتاب الصوم، بی نا، بی تا.
۸۶. موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، مواهب الرحمان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه اهل البيت علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
۸۷. موسوی عاملی، سیدمحمد بن علی، مدارک الاحکام فی شرح عبادات شرائع الاسلام، بیروت، مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۱۱ ق. (الف)
۸۸. همو، نهیة المرام فی شرح مختصر شرائع الاسلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۱ ق. (ب)
۸۹. موسوی گلپایگانی، سیدمحمد رضا، تقریرات الحدود و التعزیرات، قم، بی نا، بی تا.
۹۰. میرزا خسروانی، علی رضا، تفسیر خسروی، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
۹۱. نجفی، محمدحسن بن باقر بن عبدالرحیم، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تحقیق عباس قوچانی و علی آخوندی، چاپ هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۹۲. نراقی، مولی محمد مهدی بن ابی ذر، لوامع الاحکام فی فقه شریعة الاسلام، قم، بی تا.
۹۳. وحید خراسانی، حسین، توضیح المسائل، چاپ نهم، قم، مدرسه امام باقر علیه السلام، ۱۴۲۸ ق.
۹۴. همدانی، آغا رضا بن محمدهادی، مصباح الفقیه، تحقیق المؤسسة الجعفریة لاحیاء التراث، قم، مؤسسه مهدی موعود علیه السلام، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۱ ق.